

خاطرات ابوالحسن عمیدی نوری، روزنامه‌نگار

پانزده نخست وزیر ایران

پانزده نخست وزیر ایران از ۱۳۲۰ الی ۱۳۴۱^(۱)

وصیت به فرزندانم مخصوصاً به دکتر محمدرضا عمیدی نوری، فرزند ارشدم

یادداشت‌هایی که درباره پانزده نخست‌وزیر ایران از ۱۳۲۰ الی ۱۳۴۱ در این کتاب نگاشته‌ام و تاریخ پایان آن ۳۰ دیماه ۱۳۴۲ می‌باشد شامل نکاتی است مربوط به روابط خودم با اغلب آنها. بنابراین مبتنی بر حقایقی است که شاید لااقل قسمتی از آنها را فقط شخص خودم آگاه هستم. از این نظر دریغم آمد آن مطالب با درگذشتم از این جهان از بین برود. این است که کوشش ورزیدم آن مطالب را در این کتاب ثبت نموده باشم و به دست شما سپرده باشم تا برای محققین تاریخ مورد استناد و استفاده قرار گیرد. اینک این کتاب را به شما می‌سپارم که در چاپ و نشر آن در موقع مقتضی غفلت نورزید. هزینه آن به مراتب کمتر از درآمدی خواهد بود که از چاپ و نشر آن به دست می‌آورد. مع هذا این قدر حتی در جهات خودتان برایتان علاوه بر تربیت در انگلستان مال گذارده‌ام که بتوانید آثار قلمیم را از درآمد آن چاپ و نشر دهید گو اینکه از انتشار این آثار درآمدی هم می‌یابید. من خدای متعال را گواه می‌گیرم در نگارش این کتاب جز آنچه به خاطرمانده چیزی ننوشته‌ام و این خاطرات نیز نظر به ارتباط شخصی‌ام از نظر ورود در عالم سیاست از روزنامه‌نگاری و عضویت دولت و نمایندگی پارلمان برایم به دست آمد. بنابر این بیشتر مبتنی بر مشهودات است و کمتر مسموعات. به همین جهت آن را گرانها می‌دانم و تصور می‌نمایم برای نسل آینده مفید باشد که بدانند چه کسانی و چگونه در آن بیست سال برکشور ایران به نام نخست‌وزیر حکومت کرده‌اند.

به طور کلی استنباط خودم بر این است که زمامداران کشور ما اولاً کمتر اعتقاد به داشتن هدف روشن و مسلک سیاسی در دوره زمامداری داشتند بلکه مادام‌خانه‌نشین و یا دور از سیاست روز چنان از اصول و قانون و دموکراسی حرف می‌زدند که روح آدم پرواز می‌نمود و امیدوار می‌شد که اگر آنها زمامدار شدند همه چیز درست می‌شود. اما همین که بر مسند صدارت می‌نشستند آن افکار را فراموش نموده و... [به] سرنیزه و زور متکی گردیده تجاوز به حقوق عمومی و خصوصی می‌کردند. ثانیاً زمامداران ما بدون داشتن نقشه واقعی و عملی در زمامداری به منظور اصلاحات حقیقی در کشور بر روی امکانات روز، روی کار آمده‌اند و اغلب نیز بی‌مقدمه و ناکام از کار طرد شدند. آنها اغلب فقط به فکر

۱. یکی از یادداشت‌های ابوالحسن عمیدی نوری، مباحث مربوط به پانزده نخست‌وزیر ایران از ۱۳۲۰ الی ۱۳۴۱ می‌باشد که از

میان آن فقط مباحث مربوط به سه نخست‌وزیر (محمدعلی فروغی، علی سهیلی و احمد قوام) در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر موجود است. اصل متن حاضر نیز استنساخ از دست‌نوشته ابوالحسن عمیدی نوری می‌باشد. در مواردی از متن جاهای خالی دیده می‌شود که به نظر می‌رسد مستنسخ نتوانسته بعضی از کلمات دست‌نوشته را بخواند که ما در اینجا به جای آن... می‌گذاریم.

گذرانیدن روز بودند بدون اینکه در مقدرات کشور اثری از خود باقی گذارده باشند. مع هذا بعضیها از خود آثاری باقی گذاردند مثل مرحوم قوام که بازی ماهرانه‌ای در روابط ایران و شوروی به نفع ایران نمود که گرچه خود را نزد زمامداران شوروی بدقول و عهدشکن نشان داد ولی از نظر علاقه به استقلال ایران این فداکاری را نمود. چنان که ایران که در لب پرتگاه تجزیه آذربایجان و حتی ایالات شمالی ایران [در حال] رفتن پشت پرده آهنین قرار گرفته بود با استفاده از موقعیت روز و سیاست جهانی از خطر رها گردید و قوام نیز خانه نشین شد و یا مرحوم دکتر مصدق که در کار نفت ایران با اینکه انتظار می‌رفت به استخراج و فروش نفت پرداخته باشد و نفت را به جهان صنعتی جریان دهد با رویه منفی خود امر نفت را در [موقعیت] اجمال گذارده وضع اقتصادی و اجتماعی را به مرحله‌ای رسانیده بود که خطر کمونیزم ما را تهدید می‌نمود.

به هر حال ایران از جنگ دوم و حالت اشغال آن و همچنین [از] جنگ نفت با همین زمامداران «روزگذران» به سلامت جست و از خطر سقوط رژیم ظاهراً دموکراسی خود باقی [ماند] و [از] رفتن پشت پرده آهنین و یکی از اقمار شدن شوروی نجات یافت باز هم جای خوشوقتی است و الا وضع سیاسی و اداری کشور یک نحوه به خصوص خود ماست که نه رژیم دموکراسی غربی دارد و نه رژیم کمونیستی بلکه ترکیبی است از همه نوع رژیمها به اضافه رژیم سلطنتی مطلقه و هرج و مرج که مخلوط آنها «ایران امروز» را به وجود آورده است. همچنین نقش مرحوم فروغی را بر حفظ رژیم سلطنت نباید فراموش کرد. همچنان که در عقد قرارداد با روس و انگلیس و تعهد بر تخلیه ایران شش ماه پس از جنگ دوم نقش مؤثری در حفظ استقلال ایران داشت و همچنین مقاومت سپهبد زاهدی در مبارزه و حفظ ایران در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲^(۱) و دعوت شاه به برگشت به ایران و تثبیت اوضاع قابل توجه است.

امضا: ابوالحسن عمیدی نوری

۴۲/۱۰/۳۰

(۱) محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) نخست‌وزیر شهریور ۱۳۲۰

۱- در [دوره] زمامداری فروغی که از چهارم تا پنجم شهریور ۱۳۲۰ که روس و انگلیس نیمه‌شب سوم شهریور ایران را اشغال نمودند چون هنوز روزنامه داد را تأسیس نکرده بودم تماس شخصی با او کمتر داشتم ولی چون در آن مدت سردبیر روزنامه ستاره شده بودم که تحولی در نشر مطالب و تیراژ آن روزنامه به وجود آوردم کم و بیش در کار سیاست روز وارد شده اطلاعات صحیحی کسب نمودم که می‌توانم با صراحت بگویم فروغی را رضاشاه نمی‌خواست زمامدار کند بلکه به مرحوم مجید آهی که زبان روسی خوب می‌دانست و همچنین به مرحوم علی سهیلی (که او هم با داشتن زن روس و دانستن زبان روسی) گفت به جای منصورالملک زمام‌کابینه را در دست گیرند زیرا از ارتش سرخ بیم زیاد داشت و فکر می‌کرد آن دو نفر بتوانند روابط را اصلاح کنند اما آن هر دو شانه خالی کردند و در مقام مشاوره به شاه، نگران از کار خود متفقاً اعلام داشتند که مرد میدان زمامداری در وضع حاضر فقط ذکاءالملک (محمدعلی فروغی) خانه‌نشین و بیمار است که نزدیک کاخ شهری شاه سکونت دارد. رضاشاه که به یاد رفتارش با ذکاءالملک افتاد که بر سر نامه‌ای که برای یکی از فرزندان مرحوم اسدی که در واقعه مشهد اعدام شده بود نوشته بود و مأمور سانسور نامه‌ها آن را به نظر شاه رسانده بود که در آن این شعر را در مقام توصیه به صبر و تسلیت آورده بود:

«در بر شیر نر خونخواره‌ای
غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟»

مورد غضب واقع شده خانه‌نشین گردیده بود سخت نگران گردید که چطور در چنین روزگاری می‌تواند مطمئن گردد که او را نخست‌وزیر کشور کند. اما چون دید کسی دیگر حاضر به زمامداری در چنین موقعیتی نیست و منصورالملک نیز به هر حال باید کنار رود با تردید این پیشنهاد آن دو نفر را به شرط آنکه هر دو در کابینه ذکاءالملک عضویت داشته باشند پذیرفت و قرار شد برای استمالت از ذکاءالملک شخصاً به عنوان عیادت از او به منزلش که بیش از پنجاه شصت متر فاصله نداشت رفته از او خواهش کند در چنین روزگاری زمامداری کشور را بپذیرد.

از قراری که شنیدم وقتی رضاشاه پیاده از منزلش به منزل او رفت و به استمالتش پرداخت و اوضاع نگران‌آور کشور را برایش شرح داد، ذکاءالملک که مرد فلسفه و ادب و سیاست بود دو مرتبه آن شعر

«در بر شیر نر خونخواره‌ای
غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟»

را خواند و گفت: من وقتی با این ضعف بنیه و خطر اشغال کشور می‌توانم این مسئولیت را بپذیرم که آزادی در مطالعه و تصمیم‌قانونی با مشورت امر از آن اعلیحضرت داشته باشم، زیرا به هر حال فعلاً کشور در اشغال دو قدرت بزرگ جهانی قرار گرفته باید با آنها کنار آمد و کاری کرد که استقلال و رژیم ایران در این حالت خطرناک حفظ شود. رضاشاه نیز ناچار برای اینکه به هر حال او را قانع به پذیرفتن مسئولیت نماید حرفهایش را تصدیق نمود، گفت: من مسئولیت کشور را به عهده شما می‌گذارم و انتظار حفظ استقلال و دوام رژیم فعلی را دارم و بس.

۲- مشکل اساسی کشور در روزهای شهریور ۱۳۲۰ تعیین تکلیف رژیم سیاسی ایران بود زیرا سیاستهای روسیه شوروی و انگلستان با رضاشاه هماهنگی نداشت. به علاوه انگلیسها که خود در کودتای اسفند ۱۲۹۹ رضاخان، عامل اساسی کودتا را از بین چند نامزد دیگر انتخاب نمودند، از قبیل امیرمؤتق و سردار همایون که پیشنهاد کودتا را رد کرده بودند و رضاخان آن را پذیرفت و کودتا نمود بعد هم مورد توجه کامل سیاست انگلستان واقع شد که منجر به خلع قاجاریه و ایجاد سلطنت او گردید، در جنگ دوم جهانگیر از او رنجیده شده بودند که چرا متوجه آلمانها گردیده است. بنابراین روسیه شوروی که با مبارزه رضاشاه با کمونیزم در ایران و وضع قانون مجازات تبلیغات کمونیستی و تشکیل پرونده متهمین کمونیستی و محکومیت ۵۳ نفر در یک پرونده که در زندان به سر می بردند مخالفت بیشتری با رضاشاه داشته معتقد بود باید بساط سلطنت در ایرن برچیده شده رژیم جمهوری مستقر گردد. از این جهت از ۳ شهریور تا ۲۵ شهریور در پشت پرده سیاست در اطراف این امر گفت وگوها و فعالیتهای سیاسی در جریان بود. مغز فعال شوروی در این باره در عین حال که در سفارت شوروی در تهران از طرف مأمورین سیاسی به گفت وگوها پرداخته می شد فرمانده ارتش سرخ در ایران نیز که مرکز فعالیت او بندر پهلوی بود دخالت مؤثر در این امر داشت.

در این باره اظهارات محمدعلی مجد (فطن السلطنه) استاندار وقت گیلان که علاوه بر اینکه موکل من است شوهر دختر عمه خانم و دوست نزدیکم می باشد و کتاب خاطرات خود را نوشته و برایم این قسمت را خوانده بود نشان می دهد که جریان فعالیت ارتش سرخ در این امر، شدید بود و محمدعلی مجد چون به زبان روسی آشنا بود و همین که روز سوم شهریور از ورود ارتش سرخ به بندر پهلوی آگاه گردید برخلاف رئیس نیروی ارتش ایران در گیلان که از رشت فرار کرده بود مقاومت نمود شخصاً به استقبال آنها با برافراشتن پرچم سفید رفت و از آنها خواست از بمباران گیلان خودداری کنند زیرا مقاومتی از طرف دولت در بین نیست. فرمانده ارتش سرخ در برخورد او با خود خوشحال گردید با او نزدیکتر شد، به همین جهت درباره سرنوشت ایران که باید هر چه زودتر تعیین شود با او سخن به میان آورده اصرار می ورزید هم رضاشاه که دشمن سیاست و رژیم ماست و هم رژیم سلطنتی ایران از تهران باید ساقط گردد و هم او محاکمه شود و هم پس از سقوط ایران تبدیل به رژیم جمهوری شود پس در این باره شما با نخست وزیر ایران مذاکره کنید و الا ما رأساً به تهران حمله نموده و کار را یکسره می کنیم. فطن السلطنه مجد چند دفعه به تهران آمده در این باره با خود ذکاءالملک و همچنین علی سهیلی وزیر امور خارجه دولت به مذاکره پرداخت که باید جلوی این فکر گرفته شود و راه کار هم این است که از سیاست انگلیس در این باره کمک گرفته شود. آنها گفتند عیب کار این است که اولاً انگلیسها به خاطر کمک به شوروی که آلمان را در جنگ شکست دهد تا موجودیت خود انگلستان از بین نرود ایران را اشغال نموده است بنابراین سیاست انگلیس بر تقویت سیاست شوروی مستقر می باشد و آماده نیست در یک امر کوچکی از سیاست کل که موضوع رژیم ایران است با سیاست شوروی مخالفت کند. ثانیاً انگلیسها نیز از خود رضاشاه سخت رنجیده خاطرند. سرریدر بولارد سفیر کبیر انگلیس اصرار زیاد بر سقوط رضاشاه دارد مع هذا ما کوشش می نماییم راه حل دیگری غیر از تغییر رژیم پیدا کنیم و شما هم در

بندر پهلوی سعی کنید زمینه تغییر فکر فرمانده نیروی سرخ را فراهم سازید. اما رضاشاه در عین حال که نگران وضع خود بود به خشونت نسبت به سرتیپ نخجوان وزیر جنگ وقت و سرتیپ ریاضی رئیس ستاد ارتش وقت درباره مرخص نمودن سرباز در روز ششم شهریور پرداخت که حتی سپهد امیر احمدی را احضار نموده به او دستور داده بود آنها را محاکمه کنند و این اقدام باعث گردید که ارتش سرخ که قرار بود تا قزوین بیشتر جلو نیاید عده‌ای را از آنجا به سوی تهران حرکت داد که خبر آن به گوش رضاشاه رسید با نگرانی شدید از وضع خود که مبادا به اسارت ارتش سرخ درآید به سوی قم حرکت نمود تا از آنجا به اصفهان در صورت لزوم رفته باشد ولی با اقدامات سیاسی دولت آن دسته از قشون سرخ به قزوین برگشت و به رضاشاه اطمینان داده شد ارتش سرخ به تهران نخواهد آمد که او دومرتبه به تهران مراجعت نمود و در انتظار سرنوشت کشور و خود بود. از آن طرف نیز مستترات که زبان فارسی را خوب حرف می‌زد و مامور عالی مقام سفارت انگلیس بود با بعضی از سرشناسها و دیپلماتهای قدیم ایران ملاقات‌های متعدد داشت که ضمن مذاکرات با آنها چنین استنباط نمود که ایرانیها نگران تغییر رژیم سلطنتی به جمهوریت‌اند و اعتقاد دارند در آن صورت ایران پشت پرده آهنین می‌رود و سیاست انگلستان در حفظ هندوستان دچار خطر می‌گردد و بهترین راه حل این است که رضاشاه به نفع فرزندش محمدرضاشاه استعفا داده از ایران خارج شود و رژیم سلطنتی باقی بماند.

این بود که سفارت شوروی در تهران تحت تأثیر مذاکرات سفارت انگلیس با این راه حل موافق شد و از قراری که فطن السلطنه مجد به من می‌گفت در یک جلسه دو ساعته با فرمانده ارتش سرخ در گیلان نیز که با او به این بحث پرداخت، می‌گفت در حال حاضر رژیم ایران با مشکلات فراوان مواجه خواهد شد زیرا این تغییر رژیم فقط وقتی امکان‌پذیر است که قانون اساسی ایران تغییر یابد و برای وصول به این امر می‌بایستی مجلس مؤسسان تشکیل شود و برای این امر می‌بایستی در سراسر ایران انتخابات برای تعیین نمایندگان مجلس مزبور به عمل آید در آن صورت جاسوسان آلمانی که خود در ایران به اضافه ایرانیان متعصب و عصبانی از اشغال ایران به وسیله قوای بیگانه دست به دست داده در زیر چتر انتخابات مردم را به شورش عمومی علیه شاه و انگلیس‌ها وامی‌دارند آن وقت آن هدف اصلی که از اشغال ایران برای ارسال سریع و امن نیروی جنگی و آذوقه برای شما است دچار خطر گردیده آلمان‌ها در جبهه‌های جنگی ضدکشورتان پیروز می‌گردند. ایران در وضع فعلی باید از آرامش و امنیت برخوردار باشد تا در برنامه امداد جنگی شوروی لحظه‌ای وقفه حاصل نگردد. این توضیحات بود که فرمانده نیروی سرخ را به فکر فرو برده تحقیقات بیشتری در موضوع «مجلس مؤسسان» و «قانون اساسی» و «انتخابات» از من نموده گفت آیا راه حل دیگری برای تغییر رژیم نمی‌توانید یافت؟ من گفتم منحصرراه همین است که گفتم. پس بهتر است موافقت کنید رضاشاه استعفا داده فرزندش به جایش شاه مشروطه گردد و منتها چون او جوان است و به علاوه نخست‌وزیر کشور هم مرد معموری است که اختیار کامل اداره کشور را دارد دیگر اوضاع زمان رضاشاه عملاً تغییر نموده دخالتی از طرف شاه در کارها نخواهد شد. ضمناً این راه حل بسیار سهل است نه تغییری در قانون اساسی می‌خواهد و نه انتخابات و تشکیل مجلس مؤسسان بلکه باید فشاری سیاسی به رضاشاه وارد آورد که تسلیم نقشه استعفا از

سلطنت شود: فرمانده ارتش سرخ گفت من باید به مسکو این مراتب را اطلاع داده قبول این راه حل را از مسکو به دست آورم. بله فعلاً ما در جنگ با آلمان هستیم نباید در کار ارسال مواد جنگی از خرمشهر به بندر شاه کمترین وقفه‌ای حاصل گردد. این اقدامات تا روز ۲۰ شهریور در مرحله مذاکرات برای توافق بین روس و انگلیس قرار داشت که با جواب مسکو به سفارت شوروی در تهران و فرمانده ارتش سرخ به بندر پهلوی به نتیجه مثبت رسید به وزیر خارجه ایران علی سهیلی و ذکاءالملک اطلاع داده شد ولی اشکال دولت بر این بود چگونه رضاشاه را بتوان آماده قبول این نقشه نمود؟ پس از مطالعاتی که به عمل آمد بین ذکاءالملک و سهیلی و آهی چنین تصمیم گرفته شد ارتش سرخ حرکتی از قزوین تا کرج برای تهدید تهران و دستگیری رضاشاه نماید تا کار روبه راه شود. پس روزهای ۲۳ و ۲۴ شهریور به تدریج اخبار حرکت نیروی سرخ از قزوین به سوی تهران برای رضاشاه می‌رسید که او را سخت مضطرب نموده از نخست‌وزیر در این باره می‌پرسید و او جواب می‌داد با سفارت شوروی در مذاکره هستیم. روز ۲۴ شهریور که خبر رسید ارتش سرخ در کرج است و می‌خواهد به تهران وارد شود رضاشاه بسیار ناراحت شد از ذکاءالملک کسب تکلیف نمود نخست‌وزیر معمر و پخته آن روز ایران با ملایمت خاص خود گفت آنها فقط با خود اعلیحضرت کار دارند. رضاشاه گفت می‌دانم دشمن ملتند، آنها می‌خواهند همان طوری که نوکرهایشان را که در ایران می‌خواستند کمونیستی رواج بدهند محاکمه کردیم مرا هم محاکمه کنند خیر من حاضر از سلطنت استعفا دهم و از ایران به گوشه امنی بروم. ذکاءالملک این پیشنهاد او را که نظر خودش بود با حسن قبول تلقی نموده متن استعفایش را به قلم خود می‌نویسد و اوضاع را آماده کارهای بعدی می‌کند از قبیل برگشت ارتش سرخ به قزوین و حرکت رضاشاه و خانواده سلطنتی به سوی جنوب ایران و استقرار سلطنت محمدرضاشاه و آمادگی مجلس دوازدهم در بعد از ظهر روز بیست و پنجم شهریور بر تشکیل جلسه علنی برای حضور محمدرضاشاه در آن جلسه و انجام مراسم قسم در حفظ قانون اساسی و رژیم سلطنتی.

۳- مرحوم ذکاءالملک نقش خود را هم درباره جلوگیری از خطر تغییر رژیم ایران در ابتدای نخست‌وزیری خود در شهریور ۱۳۲۰ و هم حفظ استقلال ایران با قراردادی به امضای روس و انگلیس در تصدیق به استقلال ایران و ترک اشغال ایران پس از پایان جنگ بسیار خوب بازی کرد در حالی که در آن روزگار عده‌ای به او اعتراض داشتند که چرا باروس و انگلیس قرارداد بسته حتی هنگام طرح قرارداد در مجلس نیز شخصی به نام کلوخی پرت کرد که در پشت تریبون مجلس داشت نسبت به آن قرارداد توضیحات می‌داد و او آن قدر متین بود که فقط قدری مکث نموده سپس گفت «جمله معترضه‌ای بود» و دنبال نطق خود را گرفت که نشانه متانت و قدرت روحی او بود، همچنین جمله دیگر او معروف است که از او پرسیدند آخر این قوای روس و انگلیس که به کشور ما آمده‌اند برای چه آمده‌اند؟ چرا ایران را اشغال کرده‌اند؟ چرا از ایران نمی‌روند؟ ذکاءالملک با همان روح فلسفی خود جواب داد: «اینها آمده‌اند و می‌روند و برای خود کارهایی دارند و به ما کاری ندارند» که این جمله ایشان سالها معروف در محافل سیاسی و اجتماعی بود.

۴- مرحوم ذکاءالملک فروغی را برای نخستین بار به اتفاق ارسلان خلعتبری در منزلش [دیدم] که

فعالاً بیمارستان است و در اول چهارراه امیریه واقع در خیابان سپه می‌باشد و آن خانه‌ای بود که در آن فضا در آن روز ساخته شده بود و در آن زندگی می‌کرد و هنوز به همان شکل باقی و برقرار است که هر وقت من از جلوی آن فضای مسلط بر آن ساختمان در خیابان عبور می‌نمایم یاد آن روز اول یا دوم مهرماه ۱۳۲۰ می‌افتم که رفته بودم او را ببینم. علت این ملاقات با او این بود که چون پس از ۲۵ شهریور که رضاشاه استعفا داد و محمدرضاشاه به سلطنت رسید دیگر امیدی برای سقوط رژیم دیکتاتوری به وجود آمده بود، اولین کسی که در مهر ایران سپس در روزنامه تجدد ایران مقاله‌ای نوشت بر انتقاد از دیکتاتوری رضاشاه و ظلم و ستمی که [به] مردم از راه تجاوز به حقوق آنها به کار برده بود خود من بودم و به همین جهت عده‌ای از خورده مالکین شمال که رضاشاه املاک آنها را به زور و تبعید و ستم گرفته بود به مجلس شورا آمده از وکلای مجلس تقاضا داشتند اقدامی بر استرداد املاک غصبی‌شان شود. چون این جنب و جوش مردم به اطلاع محمدرضاشاه رسید از آن استفاده نموده محمود جم و دکتر سجادی را فوراً به کرمان نزد پدرش فرستاد تا پیغامش را برایش توضیح دهند که وضع تهران آماده شورش علیه تاج و تخت است صلاح می‌دانم کلیه اموال منقول و غیرمنقول و وجوه نقد و هر آنچه مالک هستید ضمن سند رسمی به من انتقال دهید تا از این راه بتوانم با مدعیان املاک مواجه گردیده آن املاک را به ملت ببخشم که تاج و تخت سلطنت پهلوی را حفظ نمایم. رضاشاه نسبت به این پیشنهاد آزرده‌گی نشان داد ولی عاقبت حاضر گردید با دست لرزان خود ذیل انتقالنامه را امضا کند زیرا او همیشه دست بگیر داشت و البته برای صاحب دست بگیر عذاب بزرگی است که دستش برای بده به کار رود.

البته این اقدام هوشیارانه محمدرضا دو اثر داشت: یکی اینکه دست او باز گردید که بتواند از وجوه نقدی موجود در بانک ملی ایران و سپه آن روز که متجاوز از ۶۵۰ میلیون ریال بود به بذل و بخشش به اشخاص و تعیین سهمیه‌ای برای کارهای عام‌المنفعه بعضی از شهرستانها پردازد و همچنین درباره املاک رضاشاه نیز داد و فریاد مالکین آن را که در مجلس و مطبوعات منعکس شده بود با انتقال و بخشش آن املاک به خزانه دولت خاموش سازد. اما اثر دیگرش این بود که با تمرکز کلیه دارایی پدر در خود و محروم نمودن برادرها و خواهرها یا عیالات بیوه‌اش دیگر بعد از فوت پدر گرفتار اختلافات درباره سهم الارث نگردد بلکه آنها را نیازمند بخشش خود نموده بر استحکام موقعیت خانواده سلطنتی بیفزاید. این بود که به محض مراجعت محمود جم و دکتر سجادی به تهران با به دست آوردن انتقالنامه، شهرت پیچید محمدرضاشاه قصد دارد با صدور فرمانی املاک اختصاصی انتقالی پدرش به خود را به دولت واگذار کند.

این خبر باعث نگرانی ارسال خلع‌تبری گردیده با من مشورت نمود؛ اگر همچو اقدامی شود دیگر برای مالکین آن راهی در پیش نخواهد بود که به استرداد آن پردازند پس چه باید کرد؟ بعد گفت: شنیده‌ام محمدرضاشاه درباره طرز صدور این فرمان با ذکاءالملک رئیس الوزرا و محتشم‌السلطنه رئیس مجلس می‌خواهد مشورت کند. من گفتم: پس اقتضا دارد فوراً اقدام نزد این دو نفر کنیم و آنها را متذکر شویم در صدور فرمان مزبور راهی برای تأمین حقوق مالکین آن بیندیشند. ارسال خلع‌تبری گفت: من با ذکاءالملک سابقه دارم ولی صلاح هست با هم او را ملاقات کنیم و توضیح دهیم. من موافقت نمودم و او

فوراً با تلفن از او وقت گرفت که معلوم شد ذکاءالملک کسالت دارد و در منزل استراحت می‌نماید. به همین جهت بر روی سوابق دوستی ارسلان‌خان با اسدیها از قدیم که با ذکاءالملک بستگی داشتند و ارسلان‌خان را خوب می‌شناخت وقت ملاقات در منزلش و برای همان صبح فردای آن روز داد. بعد هم با مرحوم علیقلی خلعتبری (امیر اسعد) پدر ارسلان خلعتبری که یکی دو روز با چند نفر از مالکین مازندران از قبیل مرحوم ساعدالممالک^(۱) خلعتبری (فرج‌الله ساعد خلعتبری) و مرحوم سیف‌الله‌خان باوند فرزند مرحوم امیر مؤید و امثال آنها به مجلس می‌آمدند و کلارا می‌دیدند که املاکمان را رضاشاه به زور گرفته تقاضای رفع ظلم یا استرداد آن املاک داریم مذاکره نمودیم، همچو تصمیمی را محمدرضاشاه در جواب مراجعاتتان گرفته است و باید فوراً محتشم‌السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس شورا را ملاقات کنید و به او یادآوری کنید در جلسه‌ای که شاه او را برای مشورت در صدور فرمان واگذاری آن املاک به دولت خواسته است اظهار دارند مالکین این املاک هم جزو ملت ایران‌اند و محل اعاشه آنها نیز همین املاک است پس صلاح در این است احقاق حق آنها نیز به عمل آید. این بود که مرحوم امیر اسعد با سوابق مفصلی که با رئیس مجلس از سالهای پیش داشت این پیشنهاد را پذیرفته به ملاقات او شتافت و ارسلان خلعتبری و من نیز نزد مرحوم ذکاءالملک رئیس الوزرا رفتیم. مرحوم علیقلی خلعتبری (امیر اسعد) که پانزده سال خانه‌نشین شده بود و حتی ذیل اسناد انتقال املاک شخصی و موروثی را به رضاشاه امضا کرده بود زیرا از ترس جانش که او را به زندان نیندازند و یا تبعید نکنند خود را به بی‌اعتنایی به مال و ملک نشان داد که ارسلان خلعتبری و دکتر محمد خلعتبری (داماد آن‌روز او) و مرحوم سالار مفخم پسر بزرگش با همکاری سایر ورثه خلعتبری برایش پرونده حجر درست نموده خود قیم او شده بودند و انتقالات املاک امیر اسعد را آنها امضا نموده بودند که مرحوم محتشم‌السلطنه رئیس مجلس نیز از این ماجرا با خبر بود. آن مرحوم پس از ملاقات با محتشم‌السلطنه که ما هم از ملاقات با ذکاءالملک برگشتیم بسیار خوشحال به نظر می‌آمد. او گفت: وقتی رئیس مجلس را دیدم به او گفتم «بیا سوته‌دلان گرد هم آییم» خانواده اسفندیاری را هم که رضاشاه از هستی ساقط نمود، ایزده، سولده، رستم رود املاک گرانبهای مازندران را پس از بردن محصول چند ساله آن به ثمن بخش با صورتسازای مأمورین املاک شاه که حتی ارزش محصولی یک سال آن را هم به مالکین آن ندادند از آنها به نام شاه قباله گرفتند و حالا هم که دری به تخته خورده و رضاشاه رفته است چرا این املاک غصبی را می‌خواهید تحویل دولت دهید؟ از شما که فعلاً رئیس مجلس و طرف مشورت با شاه هستید همولایتیها انتظار دارند حق مالکین را حفظ کنید که املاکشان به آنها پس داده شود.

مرحوم امیر اسعد بعد لبخند زنان گفت: محتشم‌السلطنه در جواب من گفت مثل اینکه خداوند یار ستمدیدگان در این مورد نیز شده است زیرا وزیر دادگستری کابینه نیز مجید آهی بسته من است که به قول ملک‌الشعرا [ی] بهار در شعری که خلاصه‌اش این است دلسوخته و جزو «سوته‌دلان است» ملک در

آن شعر گفته است مجید آهی را دیدم آه می‌کشد. گفتم چرا آه می‌کشی. گفت مگر خبر نداری آه مرا هم گرفته‌اند! بله ظلم رضاشاه قابل انکار نیست امیدوارم محمدرضاشاه را قانع کنم که باید از مالکین ستمدیده دلجویی کند و حق آنها هم حفظ شود.

اما محضر مرحوم ذکاءالملک با ارسال و من هم جالبتر از محضر امیراسعد و محتشم‌السلطنه بود زیرا آن روز که ما نزد او بودیم در لباس استراحت در کتابخانه منزلش از ما پذیرایی نمود. ارسال خلعتبری طرز امضای خواهرها و برادرها و خودش را ذیل انتقالنامه املاک مازندران شرح داد که چگونه برادرش سبحان قلی را که به نام نظام وظیفه گرفته بودند با سرباز مراقب آوردند محضر ایروانی و به او امر نظامی شد آن قباله را امضا کند. همچنین خواهر کوچکش را شهربانی چگونه جلب نموده با مأمورین سیاسی به محضر ایروانی برده و وادار به امضا نموده البته وحشت شهربانی آن روز که سرهنگ محمدخان معروف [به] چاقو در رأس آن قرار داشت نزد عموم مشهور است تبعیدهای خورده مالکین کجور و تنکابن و کلاردشت به شهرهای جنوبی و مرگ تعدادی از آنها در زندان و غیره به خوبی می‌رساند چگونه املاک اختصاصی شاه که حالا می‌خواهند آنها را به دولت واگذار کنند املاک غصبی مالکین واقعی آن است آیا برای دولت زبینه است و ارث این املاک غصبی باشد و مالکین واقعی آن که جزو ملت ایران‌اند گرسنه بمانند؟ مرحوم ذکاءالملک که با سکوت کامل حرفهای ارسال خلعتبری و مرا گوش داد سری تکان داده گفت: آن روز هم روزی بود و امروز هم روزی دیگری است. خود من از ارسال یک نامه تسلیت به اسدی که معلوم شد نامه‌هایم سانسور می‌شد و گزارش [خصوصت] آمیزی به شاه که در آن نامه این بیت را نوشته بودم:

«در بر شیر نر خونخواره‌ای
غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای»

دچار قهر و غضب شاه شده نزدیک بود به زندان یا تبعید اتم بنابر این من هم می‌دانم این املاک چگونه در اختیار آن شاه قرار گرفت. امیدوارم به فرزندش اندرز دهم جبران مافات کند و ضمن واگذاری آن املاک به دولت تصریح در فرمان کند که حقوق مالکین نیز تأمین گردد.

بدیهی است با این بیان مرحوم فروغی ما خوشحال شدیم امید برای احقاق حق مالکین ستمدیده حاصل است به همین جهت وقتی به ملاقات مرحوم امیراسعد رفتیم و نتیجه مذاکراتش را با مرحوم محتشم‌السلطنه شنیدیم این امیدواری بیشتر گردید. شهدالله آن دو رجل معمر ایران به قول خود وفا نمودند زیرا عصر همان روزی که صبح آن این دو ملاقات به عمل آمد آن جلسه مشورتی نزد محمدرضاشاه تشکیل گردید و هر دو نفر تذکر به این امر دادند حال که اراده اعلیحضرت بر این تعلق یافت که از تملک شخصی در این املاک منصرف گردیده به دولت واگذار نماید که در حقیقت متعلق به ملت ایران باشد بدیهی است هرگز راضی نخواهید بود حقوقی که از مالکین سابق این املاک اگر فوت شده باشد از بین برود زیرا آنها علاوه بر اینکه مالک قبلی این املاک بودند فعلاً نیز قسمتی از ملت ایران را تشکیل می‌دهند که اعلیحضرت این املاک شخصی‌تان را به آنها بخشش فرمودید پس چه عیب دارد در فرمان ذکر شود «ضمناً به دعاوی غبن مالکین سابق این املاک هم رسیدگی شود.» محمدرضاشاه که در آن روز فقط به فکر حفظ تخت و تاج بود نه ملک و پول از این تذکر و پیشنهاد استقبال نمود دستور داد

عین این عبارت را که مرحوم محتشم السلطنه تقریر نمود ضمیمه فرمان واگذاری این املاک کنند تاراهی برای رفع این مشکل باز شود چنان که همین جمله فرمان برای دولت فروغی دستوری شد که وزیر دادگستری مرحوم مجید آهی به فکر تهیه قانونی برای استرداد املاک مالکین سابق برآید و در آن باره خود من نقش مهمی داشتم که در کتاب «خاطرات خودم» به تفصیل بحث شده است.

به هر حال در اینجا فقط خواستم انصاف و مروت و خوش قولی مرحوم ذکاءالملک را در این باره مورد تذکر قرار دهم که او با اینکه ملکی از خودش و یا بستگانش از دست نرفته بود چون از جریان کار استبدادی شاه سابق با اطلاع بود درباره احقاق حق آنها و رفع ظلم کوشید.

۵- در آن موقع روزنامه «ستاره» سنگر آزادیخواهان شده بود که تیراژ آن را به ۳۰ هزار شماره در روز رسانیده بودم. سردبیر آن خودم بودم و هیئت تحریریه‌ای از آقایان پوررضا، ارسلان خلعتبری، مظفر فیروز، یوسف مشار تشکیل دادم که هر یک از مطالبی که در سلطنت رضاشاه به مردم وارد شده بود پرده برمی‌داشتند از جمله انتقادات شدید مربوط به انتخابات مجلس سیزدهم بود که طبق معمول رضاشاه نامزدهای انتخابات با تلگراف رمز قبلاً به شهرستانها ابلاغ شده بود و همان اشخاص فرمایشی به سمت وکیل مجلس به وزارت کشور گزارش می‌کردند. نظر به اینکه چند ماه بعد از تشکیل دولت فروغی مجلس دوازدهم پایان می‌یافت با آنکه قبلاً انتخابات مجلس سیزدهم در سلطنت رضاشاه پایان یافته همان وکلای مجلس دوازدهم (قریب به اتفاق) وکلای مجلس سیزدهم معرفی شده بودند انتقادات زیادی از آن انتخابات به عمل می‌آمد و از مرحوم فروغی خواسته می‌شد که آن انتخابات فرمایشی را کان‌لم‌یکن محسوب نموده انتخابات آزاد «دوره سیزدهم» را اعلام دارند. در این خصوص نیز ملاقاتی بین خودم با چند نفر از مخالفین با مرحوم فروغی که کسالت او بیشتر شده بود به میان آمد و آن مرحوم اظهار داشت من هم فساد آن انتخابات را می‌دانم ولی فعلاً مصلحت نیست کشور را در جنجال یک انتخابات آزاد قرار دهیم که اشغالگران فعلی کشورمان دچار نگرانی فعالیت رقیب خود در کارشکنی ارسال اسلحه برای شوروی قرار گیرند به علاوه لایحه قرارداد با آنها را داریم که از مجلس به سرعت تصویب باید بشود که ما را این دوراندیشی قانع نمود.

(۲) علی سهیلی نخست وزیر پس از فروغی (سالهای ۲۰ و ۱۳۲۲)

۱- مرحوم علی سهیلی دو مرتبه نخست وزیر گردید. یکی پس از ذکاءالملک فروغی که در پست ریاست وزرای پیش فوت نمود و علی سهیلی وزیر امور خارجه‌اش که با دانستن زبان روسی و داشتن خانم روس رابطه مناسبی با روس و انگلیس داشت بهترین شخصیت برای زمامداری آن روز محسوب می‌شد. او اواسط سال ۱۳۲۱ ناچار به استعفا گردید. مرحوم قوام السلطنه زمامدار شد که باز هم پس از سقوط کابینه قوام به نخست وزیری رسید و انتخابات پر جنجال دوره چهاردهم مجلس شورای ملی را انجام داد و کابینه‌اش سقوط نمود.

۲- من اولین دفعه‌ای که آن مرحوم را دیدم هنگامی بود که عشق لباس نظامی در شانزده سالگی به سرم زد. برخلاف سوابق خانوادگی به مدرسه قزاقخانه در سال ۱۳۰۰ رفته وارد کلاس آخر آن شدم و

جزو معلمین کلاس مزبور او را دیدم که مردی بلند قامت لاغر اندام با صورت آبله‌ای بود که می‌گفت کارمند وزارت امور خارجه است و به ما تاریخ درس می‌داد. آن روزها او را یک آدم معمولی می‌دیدم. درس او جالب نبود زیرا در فن تدریس بی‌اطلاع بود و نمی‌توانست شاگرد را جذب کند.

۳- من دیگر علی سهیلی را ندیدم تا هجده سال بعد یعنی در سال ۱۳۱۸ که مرحوم ابوالفضل لسانی پسرعموی عزیزم که رئیس دادگاههای شهرستان کرمان بود و طبق معمول ایام مرخصی سالیانه‌اش را در بنده منزل در تهران به سر می‌برد. یک روز علی سهیلی را دیدم به منزل آمد که آن موقع در خانه شخصی‌ام واقع در امیریه که حالا پاساژ داد نموده‌ام منزل داشتم برای ملاقات مرحوم لسانی آمد و معلوم شد که او از وزارت خارجه به وزارت کشور انتقال یافته استاندار کرمان گردیده است که در ایام اقامت آنجا با مرحوم لسانی خصوصیت یافته حالا هم که به تهران آمده است به دیدار او در بنده منزل پرداخته است. من آن روز سهیلی را مردی دیدم گرم و بذله‌گو و خوش محضر که از صمیمت خود با مرحوم لسانی دم می‌زد. بعد از رفتنش از منزل نیز دیدم مرحوم لسانی خیلی از دوستی او و حسن رفتارش با خود برایم مراتبی نقل می‌کند که پیش خود فکر می‌کردم مرحوم لسانی بتواند به کمک او در آینده امیدوار باشد در حالی که چهار سال بعد که این دو دوست صمیمی در کرمان به دلایل وضع روز، یکی (علی سهیلی) نخست‌وزیر شد و دیگری (مرحوم لسانی) نامزد انتخابات مجلس شورا در گرگان گردید. رفتار علی سهیلی با او به نحو دیگری شد زیرا با آنکه مرحوم لسانی انتظار کمکی از او برای انتخاب خود نداشت چنان با مخالفت او مواجه شد که یک سال انتخابات آنجا را در پیچ و خم توقیف و تاخیر انتخابات قرار داد و عاقبت هم به شکست مرحوم لسانی با تحمل یک میلیون ریال قرض خرج انتخابات و پیروزی فلسفی انجامید. من آن مواقع در انتخابات مازندران از حوزه بابل کاندیدا بودم و به گرگان برای انتخابات پسرعمویم نیز کراراً می‌رفتم و کاملاً وارد بودم و اطمینان خاطر مرحوم لسانی را به دوستی سابق خود با سهیلی می‌دیدم تعجب می‌کردم، زیرا می‌دیدم مرحوم سید محمدعلی شوشتری مرتب از تهران در برابر مرحوم لسانی مورد تقویت وزارت کشور قرار می‌گرفت که زمینه انتخاباتی او تقویت شده منتها در این بین کاندیدای محلی گرگان دکتر فلسفی پیروز شد. من آن روز به مرحوم لسانی گفتم: هرگز نمی‌توان در میدان سیاست به دوستیها آن هم دوستی سابق متکی بود زیرا مردان سیاسی مخصوصاً مبتدیان و تازه واردهای بازی سیاست آنچنان دچار ضعف‌اند که جز باد (روز حتی ساعت)^(۱) نمی‌گردند و هرگز سوابق دیرینه را نمی‌توانند به حساب آورند علی سهیلی یکی از آن اشخاص بود.

۴- بروز و ظهور علی سهیلی در صحنه سیاست ایران نیز با ارتباط با این خلق و خوی او نبود که در برابر قدرت روز تسلیم می‌شد. در روزگاری که مرحوم فروغی او را به وزارت خارجه منصوب نمود وضع او مناسب این پست بود زیرا آن روز سیاست متفقین مخصوصاً سیاست شوروی در تهران بیش از همه مؤثر بود و لازم می‌آمد یک دیپلمات تربیت شده در وزارت خارجه که هم به سیاست شوروی در

۱. پرائنز در متن نیست.

کار اداریش آشنا بوده و هم زبان روسی می‌داند و هم خانمش اهل روس است که در مهمانیها از خانمهای رجال شوروی می‌تواند پذیرایی کند در کار وزارت امور خارجه قرار گیرد از این جهت علی سهیلی بر مرحوم مجید آهی ترجیح داشت زیرا که او هم به زبان روسی حرف می‌زد و تربیت روسی داشت و خانم او هم روس بود ولی او تربیت قضایی داشت و هرگز دارای نرمش اخلاقی علی سهیلی نبود. به همین جهت همین که ذکاءالملک نخست‌وزیر فوت نمود تنها کسی که مناسب برای زمامداری آن روز به حساب آمد علی سهیلی بود که پست مزبور را اشغال نمود و او چون می‌دانست باید مناسبات خود را با متفقین بالخصوص سیاست شوروی محکم کند مرحوم ساعد مراغه‌ای را که در شهریور ۱۳۲۰ سفیر کبیر ایران در روسیه بود به تهران احضار نمود پست وزارت خارجه کابینه‌اش را به او واگذار نمود. سهیلی در سالهای مزبور که ایران در اشغال روس و انگلیس بود تنها کسی بود که می‌توانست تسلیم اراده هر قدرتمندی اعم از خارجی یا داخلی شود سعی کند با سیاست روز عمر کابینه‌اش را دراز کند. نرمش او در برابر خارجی‌ان زیاد بود به همین جهت اعمال او متناقض بود و اغلب به بدقولی تعبیر می‌گردید در حالی که او در فشار زورمندان خارجی و داخلی در برابر تقاضاها قرار می‌گرفت و برای بقای دولت خود به این گونه بازیها^(۱) تن در می‌داد.

۵- من با اینکه علی سهیلی را در ۱۳۱۸ در منزل پذیرایی نموده با او دوست شده بودم چون پس از شهریور ۱۳۲۰ علاوه بر شغل وکالت دادگستری به کار نویسندگیم که رفع سانسور شده بود دو مرتبه برگشتم و در روزنامه ستاره بروز و ظهور نموده بودم چنان وضعی یافته بودم که شاه و دربار و دولت از من نگران بودند زیرا هر روز به انتقادات شدید منطقی بودن پرده‌پوشی از روش سیاسی روز می‌پرداختم و علی سهیلی نیز که زمامدار آن روز کشور با اوضاع و احوال آن روز بود طبعاً از من نگران بود اما موقعیتی پیش نیامد تا با او شخصاً مواجه شده این استنباط خود را حضوراً درک کنم تا اینکه در اوایل سال ۱۳۲۱ به فکر افتادم خودم روزنامه‌ای با چاپخانه‌ای تأسیس نموده در نشر عقاید استقلال کامل به خرج دهم زیرا کم‌کم احساس می‌نمودم که مرحوم احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره از حرارت اولیه پس از شهریور ۱۳۲۰ افتاده، نمی‌خواهد نوشته‌هایم کاملاً در آن روزنامه درج گردد. بدین جهت در یک روز تابستانی در منزل مرحومه خانم محترم السلطنه امجدی مادر خانم باتفاق مرحوم جواد آزادی وکیل مجلس سیزدهم که شوهر یکی از دخترعموهای خانم و دوست صمیمی‌ام بود نهار بودیم و من قصدم را بر تأسیس روزنامه‌ای به او ابراز داشتم که مورد تشویق او نیز قرار گرفت. سپس درباره اسم روزنامه با هم این قدر اسامی را نقل نموده و رد و بدل کردیم تا اسم «داد» از دهان مرحوم آزادی درآمد. من به سکوت پرداختم و پیش خود حساب کردم مناسبترین اسمی است که با هدف من جور می‌آید زیرا اولاً فارسی است ثانیاً کوتاه است ثالثاً معانی متعددی از عدالت، بخشش و فریاد دارد که نظر من این است که ایران باید از توسعه عدل و داد که کمبود زیادی از آن دارد به جایی برسد. ملت ایران در طول تاریخ دراز خود همیشه

با ظلم و ستم و بیدادگرفتار بود پس باید جاده اساسی نجات ملت ایران را در بسط «داد» جست‌وجو کرد. بدین جهت آن اسم را پسندیدم و از مرحوم جواد آزادی تشکر کردم سپس شرایط درخواست امتیاز تأسیس روزنامه روزانه داد را بررسی کرده تقاضای اعطای امتیاز آن را از وزارت معارف آن روز نمودم. چندی گذشت خبری از جواب موافق نرسید وقتی مراجعه به دستگاه مربوطه نمودم گفتند: باید وزیر شخصاً دستور دهد. تعجب کردم از این سانسوری که به همین زودی به وجود آمده است. به وزیر وقت که نامش یادم نیست مراجعه غیرمستقیم به وسیله یکی از وکلای مجلس نمودم. جواب آمد که نخست‌وزیر دستور داده است هیچ امتیازی را بدون اطلاع و موافقت من به کسی ندهید. معلوم شد کار بالا گرفته است. به همین جهت به طور غیرمستقیم به مرحوم علی سهیلی مراجعه در این باره نمودم، دیدم جواب موافق نمی‌دهد ناچار افراد متعددی را به سراغش فرستادم و تحت فشارش قرار دادم خصوصاً اینکه آن روزها عده‌ای از منتقدین که از وزرای سابق و وکلای مجلس بودند از قبیل مرحوم عمادالسلطنه فاطمی و مرحوم صدرالاشرف که هر دو کراراً وزیر شده بودند و مرحوم توانا وکیل مجلس که اهل کرمان بود و یا علی سهیلی در استانداری کرمان خیلی دوست شده بود جلساتی برای تشکیل جمعیتی داشتیم که آنها هم از تأسیس روزنامه‌ای سخن به میان آوردند و من از تقاضای صدور امتیاز روزنامه داد و گیرکردنش نزد نخست‌وزیر آنها را آگاه کردم سبب گردید که آنها هم به مراجعات مکرر به او برای اعلام موافقت خود به وزارت معارف پرداختند اما سهیلی طفره می‌رفت و می‌گفت او حالا روزنامه مستقل ندارد همه از قلم او نگرانند و ای موقعی که خود صاحب^(۱) امتیاز روزنامه روزانه‌ای بشود! اما عاقبت در یکی از روزهای شهریور ۱۳۲۱ مرحوم توانا گفت من به ملاقات او بروم کار تمام است.

آن روز من به کاخ ایض به ملاقاتش شتافتم دیدم با کمال صراحت به من گفت: از بس به من فشار آوردی ناچار شدم امتیاز روزنامه داد را به شما بدهم و همین امروز موافقت خود را به وزارت معارف ابلاغ کردم و این را هم می‌دانم که جلوی قلم شما را این طوری نمی‌توانم گرفته آثار آن را خنثی سازم اما یک فکر دیگری نمودم که خیال می‌کنم به مقصود خودم برسم و آن این است که از این به بعد سعی می‌کنم به هر آشغال کله‌ای به هر آدم بی‌سوادی، به هر شخص مبتدلی امتیاز روزنامه بدهم تا چنان فساد در مطبوعات ایران به وجود آید که شما و امثال شما هم در ردیف آنها قرار گرفته انتقاداتتان لابلای مطالب و روش فاسد آنها خنثی و بی‌اثر گردد. من البته به او آن روز دیگر حرفی نزدم بلکه از دستور اعطای امتیاز داد که به من داده بود تشکر نموده از نزدش خارج شدم و از پس از تأسیس چاپخانه و ساختمان روزنامه داد و برقراری تشکیلات آن تا به حال هیچ وقت این حرف صریح آن مرحوم را فراموش نمی‌کنم زیرا همان طوری که او گفت خود دولتها در ایران کوشش ورزیده‌اند آن سیاست علی سهیلی را در امر مطبوعات به کار برده باشند و هر وقت هم که به قول خود خواستند از ابتدال مطبوعات یا توقیف روزنامه‌ها و یا اجرای قانون جدیدی برای تصفیه مطبوعات استفاده کنند نشریات مفید و

انتقادی را که صاحبان آنها تسلیم‌شان نبودند مورد تعطیل قرار می‌دادند و علفهای هرز و نشریات بی‌بو و خاصیت را تقویت می‌کردند چنان که می‌بینم فعلاً آن اوراق بدون خواننده‌ای طبع و نشر می‌شود که به فساد اخلاق دامن می‌زند و تسلیم اداره دولت بوده اعمال ناروا و خلاف قانون و اصول دستگاه را تأیید می‌نماید.

۶- من با علاقه خاصی منزل مسکونیم در امیریه را که بیش از یکهزار و یکصد متر بود به دو قسمت نمودم که در قسمت جنوبی آن ساختمان سه طبقه برای چاپخانه و روزنامه داد به سرعت ساختم و روزنامه را در چهار صفحه هر روز صبح از ۲۰ مهر ۱۳۲۱ انتشار دادم که گرچه با کارشکنی‌های زیاد عباس مسعودی مدیر موسسه اطلاعات که اختیار توزیع روزنامه‌ها در مؤسسه محمد سقا غیر مستقیم در دست او بود مواجه گردید دستور داده بود که از انتشار آن کوتاهی نمایند مع‌هذا جای خود را روزنامه داد چنان باز نمود که در همه محافل مهم کشور اثر بخش شده بود. از اواخر سال ۱۳۲۱ به بعد تا سال ۱۳۲۲ و افتتاح مجلس چهاردهم دولت علی سهیلی دومرتبه روی کار آمد زیرا دولت قوام در فاصله دو کابینه علی سهیلی به مدت کوتاهی اولین دوره فرمانداریش منقضی گردید. علی سهیلی که بهتر توانسته بود در برابر صاحبان قدرت خارجی و داخلی نرمش به خرج داده تسلیم باشد می‌توانست دوام آورد. در کابینه او بود که به فشار روس و انگلیس تعدادی از رجال و افراد عادی ایران را به حساب آلمانوفیل طبق فهرستی که سفارتخانه‌های انگلیس و روس هر یک جداگانه به علی سهیلی داده بودند دستور داد که آنها را از خانه‌هایشان دستگیر نموده تحویل مأمورین آنها دهند که هر چه می‌خواهند بکنند. باز هم در کابینه او بود که وضع خواربار ایران بسیار وخیم شده بود که ناچار به تأسیس وزارت خواربار شدند و نان سیاه سیلویی تهیه نمودند و به مردم می‌دادند که قابل خوردن نبود در حالی که خبیر می‌رسید انگلیس‌ها گندم و آرد ایران را خودشان می‌برند و نمی‌گذارند خواربار صحیح در اختیار مردم باشد. این نوع مطالب باعث شده بود که در روزنامه داد منعکس می‌گردید و انتقادات بیشتری از دولت و روش سیاسی دولت انگلستان در ایران در صفحات روزنامه درج می‌شد و سطح تیراژ و موقعیت روزنامه را بالا می‌برد البته تنها روزنامه داد نبود که به این مطالب می‌پرداخت بلکه روزنامه‌های دیگری از قبیل اقدام و ایران ما و چند روزنامه هفتگی نیز از این نوع نشریات داشتند که عاقبت حوصله سرریز بولارد سفیرکبیر انگلستان در ایران سرآمده روزی همه روزنامه‌ها و نشریه‌ها را همراه خود به کاخ ابیض برده به اتاق سهیلی رفت و فریاد زد با این نشریاتی که در ایران است اجازه بدهید گذرنامه‌ام را برای خروج از ایران ویزا نمایید زیرا یا جای من اینجاست یا جای این روزنامه‌ها. سهیلی با نگرانی گفت چرا شما بروید؟ این روزنامه‌ها باید بروند، الآن دستور می‌دهم از انتشار آنها جلوگیری شود. سفیر انگلیس که از دیپلماتهای مأمور کشورهای مستعمراتی انگلیس بود که در ایران نیز با خشونت رفتار می‌کرد آرام گردید. نخست‌وزیر حضوراً به فرماندار نظامی تلفن کرد که این روزنامه‌ها به امر من بازداشت‌اند از انتشار آنها جلوگیری کنید. از قرار معلوم فرماندار نظامی از نخست‌وزیر دستور کتبی خواست سهیلی نیز دستور داد نامه‌ای بر دستور توقیف روزنامه‌ها به فرماندار نظامی ارسال شد که بعدها خود من نامه مزبور را که از فرماندار نظامی برای توقیف روزنامه داد در اردیبهشت ۱۳۲۲ به دست آوردم از جمله موارد اعلام جرم

علیه علی سهیلی نخست‌وزیر به مجلس قرار دادم که مرحوم دکتر مصدق آن اعلام جرم را دنبال در مجلس مزبور نمود. پس این اولین تماس علی سهیلی با روزنامه داد بود که قبل از صدور امتیاز روزنامه چنین امری را پیش‌بینی می‌نمود که از اعطای امتیاز حتی‌المقدور خودداری می‌کرد و عاقبت هم اجبار به دادن امتیاز یافت و چنین گرفتاری پیدا کرد.

۷- دوام کابینه سهیلی از جهت نرمش او در برابر تقاضاهای خارجیها و تمناهای وکلای مجلس و مقامات متنفذ داخلی موجب شد که امر اولین انتخابات آزاد پس از دوره رضاشاه را که انتخابات مجلس چهاردهم بود به عهده‌اش افتد زیرا او پهلوان سیاست آن روز بود خصوصاً اینکه این انتخابات از واسط آزادی یافته بودند روز به روز طبق تمایل خود مرحوم علی سهیلی، هر کس و هر شخص با اخذ امتیاز توسعه می‌یافت. در آن دوران دیگر نمایان بود که متفقین می‌توانند پیروزی نهایی جنگ را نصیب خود نمایند زیرا مقاومت آلمان‌ها در جبهه‌های استالین‌گرا و مسکورو به ضعف رفته حمله ارتش سرخ که از راه ایران با اسلحه فراوان و خواربار و بنزین و وسایل جنگی تقویت شده بود دست به حمله به ارتش آلمان زده بود. در جبهه شمال آفریقا نیز ارتش به سرکردگی رومل یا روباه^(۱) صحرا دچار شکست از قوای انگلیس گردید و این امر موجب گردیده بود که روس و انگلیس در ایران به فکر نقشه پس از پیروزی باشند که قطعاً روبه‌روی همدیگر خواهند ایستاد. به همین جهت سیاست شوروی قبل از همه به تقویت حزب توده در ایران و تأیید هواداران خود در پنج ایالت شمالی ایران از آذربایجان و گیلان و مازندران و گرگان و خراسان پرداختند و کوشش داشتند که نمایندگان مجلس این حدود نفوذ و اشغالی آنها از کسانی باشند که آنها را دشمن خود به حساب نیاورده باشند البته انگلیس‌ها نیز در منطقه اشغالی خود در غرب و جنوب ایران روبه شوروی را در منطقه اشغالیشان تعقیب نمودند و مراقبت کردند از حریف سیاسی خود عقب نیفتند خصوصاً اینکه وقتی انگلیس‌ها احساس نمودند که سیاست شوروی بر تبلیغات وسیع در کشور از راه تقویت حزب توده در ایران استقرار یافته است آنها نیز به فکر تشکیلاتی در برابر آن افتادند به رهبری آقاسیدضیاءالدین طباطبایی که در خارج از ایران یعنی در فلسطین می‌زیست و مظفر فیروز فرزند نصرت‌الدوله فیروز مأمور رفتن نزد او به معیت عده‌ای برای ورود به ایران گردید که صرفاً زاده مرد متحول و شاخص یزد در تهران برایش محلی آبرومند آماده ساخته سید را با سلام و صلوات وارد تهران و سکونت در آن خانه نمودند که با چای نعنا و کلاه پوستی بر سر از واردین پذیرایی می‌نمود و طبق لیست دولت انگلیس می‌بایستی آقاسیدضیاءالدین از یزد وکیل مجلس باشد که البته نظریه نیز مورد قبول علی سهیلی واقع شده و به آسانی انجام پذیرفت. سپس حزبی به نام «اراده ملی» به رهبری آقاسیدضیاءالدین طباطبایی به وجود آمد که در برابر حزب توده به فعالیت پرداخت.

۱. در متن «روای»